



پیچیدگی مقابله با چالش های درونی یک خانواده مهاجر/ افراد برای موفق جلوه دادن خود دروغ می گویند

حامد شفیعا استاد پیشین دانشگاه بریتیش کلمبیا و کارشناس مهاجرت در کانادا گفت: خیلی از خانواده های ایرانی با فروش تمام زندگی شان به اینجا آمده اند، اما پس از یکی دو سال این سرمایه را صرف هزینه های...

حامد شفیعا استاد پیشین دانشگاه بریتیش کلمبیا و کارشناس مهاجرت در کانادا گفت: خیلی از خانواده های ایرانی با فروش تمام زندگی شان به اینجا آمده اند، اما پس از یکی دو سال این سرمایه را صرف هزینه های خود کرده و در این شرایط مجبورند در جاهایی مانند کافی شاپ و رستوران کار کنند و زندگی شان را بگذرانند. با این حال آنها حاضر نیستند که به کشور بازگردند چون گمان می کنند این کار به معنی پذیرش شکست در مهاجرت است.

دکتر "حامد شفیعا" کارشناس حقوق مهاجرت در تورنتوی کانادا، دکترای حقوق بین الملل را از دانشگاه بریتیش کلمبیا گرفته و در این دانشگاه به تدریس پرداخته است. در بخش دوم این گفتگو وی به تشریح مشکلات موجود در خانواده های مهاجر ایرانی در کانادا پرداخت.

چه مشکلات گریبانگر اعضای خانواده فرد مهاجر می شود؟

مشکل اساسی دیگری که وجود دارد تسلط نداشتن به زبان است. والدین و یا فرزندان از سطح زبان مطلوبی برخوردار نیستند. خانواده ها کودکان خود را به مدارس می فرستند. آنها مجبور هستند تمامی درس های مدرسه را به زبان انگلیسی بیاموزند. والدین برای این که این فشار را کمتر کنند حساسیت کمتری نسبت به مسائل درسی نشان می دهند. این در حالی است که بچه هایی که در ایران عادت کرده بودند با تشویق و یا فشار خانواده درس را بخوانند، اینجا احساس می کنند این مکانیزم وجود ندارد و مقداری شل می شوند.

خواندن درس به زبان غیرمادری سخت است و مشکلات خودش را دارد. مضاف بر این که چون فرزندان به یکباره وارد محیطی غریب شده اند و دیگر با همسالان خود در خانواده و فامیل ارتباط ندارند، به تدریج در معرض افسردگی قرار می گیرند. آنها در تصورشان این بود که به کانادا می آیند و اینجا دائم به تفریح و گردش و شادی می پردازند اما می بینند که اینطور نیست، پدر به دنبال کار است، مادر ناراضی از ناتوانی های پدر است، بچه ها هم که دیگر فشاری احساس نمی کنند. بدتر این که گرفتار بازی های رایانه ای و پرسه زدن در شبکه های اجتماعی می شوند و کاری جز وقت کشی نمی کنند.

اینها دست به دست هم می دهند و موجب می شوند که بچه ها افت تحصیلی پیدا کنند. با این که ایرانی ها از هوش و ذکاوت خوبی برخوردارند اما در اینجا از نظر تحصیلی افت می کنند. باید توجه داشت که در این مورد، هوش نمی تواند به فرد کمک کند به دلیل این که موفقیت تحصیلی در گرو هوش نیست بلکه در گرو کوشش است. آمارهای آموزشی اذعان دارد که هر که کوشاتر است، موفق تر است.

علاوه بر این بچه هایی که به اینجا می آیند، مقهور ارزش های آن می شوند و دیگر آن ارزش هایی که در ایران مهم بوده، اهمیت خود را از دست می دهد. آنها سعی می کنند خود را با ارزش های اینجا منطبق کنند حتی اگر این ارزش شامل مثلا شلختگی در نگهداری اتاق بچه ها باشد. متأسفانه این عادت بدی است که بچه ها از اینجا می آموزند، آنها فکر می کنند این یک ارزش خوب است. یکی از معضلاتی که پدر و مادرها دارند همین است که یکی از نموده های مقهور شدن به شمار می رود. در حالی که خانواده های ایرانی تمیز و نظم را ارزش دانسته و به آن اهمیت می دهند و خانه های خود را همواره تمیز نگاه می دارند. بچه های ایرانی به جای این که این نظم و بهداشت را رعایت کنند و به دیگران هم یاد دهند، خودشان تحت تاثیر قرار می گیرند و شلخته می شوند. در این رابطه والدین هم نمی توانند کاری کنند چون با این کار اقدامشان در مهاجرت زیر سوال می رود. پدر و مادرها پیش از این که مهاجرت کنند، گمان می کنند تمام مسائل در غرب خوب و پسندیده است، از این خوبی ها برای فرزندان تعریف می کنند و می گویند که قرار است به جای بهتری بروند، حال برای آنها سخت است به کودکانشان توجیه کنند که فلان مسائل و یا فلان بخش ها در جامعه خوب نیست و افراد باید شخصیت و هویت خودشان را حفظ کنند.

گفته می شود مهاجران بزرگسال عناصر فرهنگی کشور مبدا را به همراه دارند اما فرزندان آنها المان ها و عناصر فرهنگی کشور مقصد را می پذیرند و این مسئله موجب ایجاد گسست فرهنگی بین والدین و فرزندان می شود. چگونه می توان با این مشکل کنار آمد؟

مقابله با این مشکل بسیار سخت است. یک روش این است که یا اساسا خانواده ها کل ارزش ها را تغییر دهند مثلا احترام به پدر و مادر را به عنوان یکی از ارزش های مهم خانواده نبینند و والدین به این مسئله حساسیت نشان ندهند. در این صورت اعضای خانواده می توانند بدون مشکل در کنار هم زندگی کنند، هر اتفاقی که افتاد و هر کسی هر مسیری را رفت، والدین هم حساسیتی نشان ندهند. با این حال عملا صورت مسئله پاک می شود و بدترین نوع رودر رو شدن با مشکل است.

یا این که پدر و مادر ارزش های مثبتی که در جامعه و فرهنگ خود داشته اند مثل احترام به والدین، پاکیزگی، مناعت طبع که در خانواده های ایرانی وجود دارد و آنها سعی می کنند شخصیت خود را حفظ کنند و کارهای نامعقول و نامناسب انجام ندهند،

اینها را به فرزندان خود منتقل کنند. با این روش تربیتی می توان به مقابله با چنین مشکلی رفت. اما مشکل اینجا است که وقتی پدر با معضل اقتصادی مواجه می شود و نقش سرپرست را از دست می دهد، ابهتش به عنوان یک ارزش و الگو خدشه دار می شود. بچه ها با اینترنت و بازی ها و دوستان جدید مشغول می شوند و دیگر پای سخنان والدین نمی نشینند.

این عوامل مجموعاً موجب می شود که عملاً مقابله با چالش ها و تعارضان درون خانواده بسیار سخت و پیچیده شود. به نظر من تنها یک نکته طلایی در صدر تمام دستورات عملی ها برای کاهش تبعات منفی مهاجرت حساب نشده وجود دارد این است که پدر و مادر در تفاهم کامل، ارزش های خود را مرور کنند، مسائل مثبت و منفی جامعه مقصد را بررسی کنند و اینها را به بچه ها آموزش دهند و سپر فرهنگی خوبی در مقابل تهاجم ارزش های نادرست به درون خانواده ایجاد کنند. این تفاهم اصلی ترین نقطه قوت است و اگر وجود نداشته باشد، باید فاتحه آن خانواده را خواند.

در کنار این مسئله باید پدر از نظر اقتصادی فکر معقولی برای تامین خانواده بکند. یکی از اشتباهاتی که افراد مرتکب می شوند این است که خانواده خود را رها می کنند و برای تامین مخارج زندگی به ایران بازمی گردند. پدر ترجیح می دهد فرزندانش بدون سرپرستی وی از امکانات اینجا بهره ببرند و رشد کنند و به ایران می رود. در حالی که این اقدام اشتباه است و معضلات بزرگتری برای خانواده ایجاد می کند. بهتر است در اینجا بماند و زمینه مناسبی برای تامین هزینه های اقتصادی ایجاد کند و اگر نتوانست، باید دست دیگر اعضای خانواده را بگیرد و به کشور بازگردد.

چه عاملی موجب می شود خانواده هایی که با این معضل مواجه هستند، از بازگشت به ایران خودداری کنند؟

مشکل اینجا است که خیلی از خانواده های مهاجر، تمام پل های پشت سرشان را خراب کرده اند. خیلی ها تمام زندگی شان را فروخته و به اینجا آمده اند اما پس از یکی دو سال این سرمایه را صرف هزینه های روزمره کرده و به اتمام رسانده اند. در این شرایط مجبور هستند در جاهایی مانند کافی شاپ و رستوران و دیگر اماکن خدماتی کار کنند و به شکلی کج دار و مریز زندگی شان را بگذرانند. با این حال آنها حاضر نیستند که به کشور بازگردند چون گمان می کنند این کار به معنی پذیرش شکست در مهاجرت است.

آنها در ایران همه چیز خود را از دست داده اند و مهمتر از همه این که حرف پشت سرشان در ایران، بیش از همه چیز اذیتشان می کند. من به شخصه چندین و چند مورد را دیده ام که می گویند اگر به ایران بازگردیم اقوام می گویند اینها ناموفق بوده اند. جالب این است که بسیاری از آنها به کتمان واقعیت روی می آورند. مثلاً فرد در یک پمپ بنزین کار می کند و اقوامش در ایران گمان می کنند او صاحب پمپ بنزین است، یا فرد در رستوران کار می کند و وقتی به ایران می رود می گوید مالک رستوران است. اینها کارهای شریفی است و اشکالی ندارد، اما این اغراق ها و اظهارات دروغ برای این است که افراد نشان دهند در اینجا موفق بوده اند.

یک مشکل دیگر این است که وقتی مهاجران به ایران می روند گمان می کنند باید تمام مسائل منفی اینجا را سانسور کنند و فقط به نقاط مثبت و خوب آن بپردازند. این به خاطر تصور غلطی است که در جامعه ایران نسبت به غرب وجود دارد. این جو غلط باعث می شود که افراد مهاجر هم وارد آن شده و صرفاً به خوشی ها و خوبی های مهاجرت بپردازند. بله اینها وجود دارد، اما مشکلات هم وجود دارد. نباید به مسئله مهاجرت را بدون مشکلات آن پرداخت. مهاجران با مسائل و مشکلات اقتصادی، مشکلات خانوادگی، مشکلات روحی دست به گریبان هستند اما کسی اینها را نمی گوید. به جای این که افراد تصویر واقعی از این موقعیت داشته باشند، با تصاویر اغراق شده و یک سویه مواجه می شوند. در حالی که برای درک وضعیت در اینجا باید تمام جوانب مثبت و منفی را دید.

بحث من خوب یا بد بودن نفس عمل مهاجرت و یا کشور مقصد نیست. بحث من این است که افراد بدون اطلاعات کافی اقدام به مهاجرت می کنند. آنها بدون داشتن پول کافی، بدون تحقیق، بدون داشتن زمینه های مناسب به این جا می آیند و خود و خانواده شان را از هم می پاشند، راه برگشت هم ندارند و این ظلمی است در حق خود و فرزندانشان می کنند. من توصیه می کنم که یا مهاجرت نکنید و یا اگر می کنید با چشم باز و دقت کافی انجام دهید.

مصاحبه: فریدون ناعمی